



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۸

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَوْ مَنْ يُنشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ (۱۸) وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِئَا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ (۱۹) وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۲۰) أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ (۲۱) بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ (۲۲) وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ (۲۳) قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۲۴) فَاتَّقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۲۵)﴾

سوره مبارکه «زخرف» - همان طوری که ملاحظه فرمودید - در مکه نازل شد و عناصر محوری مطالب سوره مکی اصول دین است، مخصوصاً این «حوامیم هفت گانه»^۱ که درباره وحی و نبوت است. جامعه‌ای را می‌توان جامعه دینی و اسلامی به حساب آورد که بر مدار عقل و نقل حرکت کند؛ یا برهان عقلی داشته باشد یا به وحی تکیه کند. اگر چیزی مطابق وحی و گفته انبیا(علیهم السلام) نبود و مطابق برهان عقلی و فطرتی که ذات اقدس

۱. جمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹۷؛ «حوامیم» نام گروهی سوره‌های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف است که با حروف مقطعه «حم» آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارتند از: غافر (مؤمن)، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف؛ به مجموع این سوره‌ها ذوات حم یا آل حم نیز گفته‌اند.

الهی به انسان عطا کرد نبود، نباید بپذیرد. در جاهلیت این تفکر بود که زن را بی‌ارزش‌تر از مرد می‌دانستند، اسلام آمد و فرمود که ارزش انسان به عقیده و به عمل صالح است: ﴿مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثٰی﴾^۱ کارهای اجرایی یا به این صورت است یا به آن صورت؛ معیار فضیلت ایمان است و عمل صالح که ﴿اِنْ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ﴾^۲ شما زن‌ها را بی‌ارزش‌تر از مردها می‌دانید؛ لذا اگر به شما بشارت داده بشود که خدا به شما دختر داد، چهره‌تان سیاه می‌شود و به این فکر هستید که یا ﴿يَدْخُلُهَا فِي التُّرَابِ﴾^۳ یا از جامعه جدا بشود و این درست نیست! اینها عطیه‌ای الهی است که ﴿يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ اِنَا نَا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ﴾^۴.

زن‌ها را شما طرزی تربیت کردید که اینها با آرایش و با زیور به سر می‌برند، یک؛ در استدلال‌های علمی یا مجاهدت‌ها حضور ندارند، دو؛ به نظر شما و در جامعه شما زن ارزشی ندارد و همین موجود بی‌ارزش را برای خدا قائل شدید که خدا دارای دختر است و برای خودتان پسر انتخاب می‌کنید. آیه در صدد این نیست که بگوید زن‌ها ضعیف‌تر از مرد هستند، چون با آیات دیگر باید بسازد! آیات دیگر می‌گویند: ﴿اِنْ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ﴾. در سوره مبارکه «نحل» و مانند آن فرمود که معیار فضیلت دو چیز است: ایمان است و عمل صالح، هر کسی این کار را بکند ﴿مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثٰی﴾ ما به او حیات طیب می‌دهیم؛ حالا شما اگر توانستید جامعه را طرزی تربیت کنید که زن‌ها ﴿يُنْشَأُ فِي الْحِلْيَةِ﴾ نباشند و ﴿فِي الْخِصَامِ﴾ در احتجاجات و در مبارزات حضور داشته باشند، به چه دلیل شما می‌توانید بگویید این مرد افضل از آن زن است؟ در جامعه جاهلی این‌چنین بود، اما آیا «عند الله» مرد بودن فضیلت است و زن بودند رذیلت؟ یا «عند الله» معیار تقواست؟ بنابراین آیه نمی‌خواهد بگوید «عند الله» زن پست‌تر از مرد است، بلکه می‌فرماید که جامعه این‌طور است و اگر در آن خطبه نورانی حضرت امیر(سَلَامُ اللّٰهِ

۱. سوره نساء، آیه ۱۲۴؛ سوره نحل، آیه ۹۷؛ سوره غافر، آیه ۴۰.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۳. سوره نحل، آیه ۵۹.

۴. سوره شوری، آیه ۴۹.

عَلَيْهِ) که فرمود اینها «نَوَاقِصُ الْعُقُولِ»^۱ هستند و مانند آن، شما اگر تمام آن خطبه را ملاحظه بفرمایید، بسیاری از رذایل را برای اهل بصره ذکر می‌کند، با اینکه بصره رجال علمی و مجاهدان فراوانی را تربیت کرده است! چه رذیلتی برای بصره است که برای شهرهای دیگر نیست؟ چه فضیلتی برای شهرهای دیگر است که برای بصره نیست؟ از این شواهد معلوم می‌شود که راجع به قضیه جنگ جمل و آن حادثه است و اگر جریان عایشه و امثال عایشه در آن جا مطرح نبود، این طور حضرت درباره زن سخن نمی‌فرمود. مانند همین احادیث در فرمایشات نورانی پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) هست،^۲ اگر قصه جنگ جمل در آن جا نبود، حضرت از رذیلت و مذمت اهالی بصره سخن به میان نمی‌آورد؛ ولی در هر دو بیان هر رذیلتی که برای زن ذکر شده است، راه حل آن هم ذکر شده است.

پرسش: قرآن هم فرق گذاشته است: ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾^۳.

پاسخ: ارث است و ارث که معیار کمال نیست! مگر کسی که مال بیشتری دارد نزد خدا افضل است؟! از طرفی «مهریه» دارد که مرد باید پردازد! «مسکن» دارد که مرد باید پردازد! «نفقه» دارد که مرد باید پردازد! «کِسوة» دارد که مرد باید پردازد! درآمد زن بیشتر از مرد است! لذا فرمود: ﴿أَوْ مَن يَنْشَأُ فِي الْحِلْيَةِ﴾. کسب و کاسبی برای مرد است؛ ولی اکثر بهره‌ها را زن می‌برد! این چنین نیست که اگر مرد دو برابر ارث داشت، پس مرد بالاتر از زن است. در خیلی از موارد زن و مرد ارث آنها یکسان است؛ مثل پدر و مادر که هر کدام یک ششم می‌برند! در

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۸۰: «مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ نَوَاقِصُ الْخُطُوطِ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ فَأَمَّا نَقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَمَعْدُونُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ وَ أَمَّا نَقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ أَمْرَاتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ وَ أَمَّا نَقْصَانُ خُطُوطِهِنَّ فَمَوَارِيهِنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيهِ الرِّجَالِ فَأَتَقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَ لَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ».

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۲۲: «...عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مَا رَأَيْتُ مِنْ ضَعِيفَاتِ الدِّينِ وَ نَاقِصَاتِ الْعُقُولِ أَسْلَبَ لَزِي لُبٍّ مِنْكُنَّ».

۳. سوره نساء، آیه ۱۱.

بعضی از موارد زن بیشتر از مرد ارث می‌برد؛ در مسئله «حجب» کتاب ارث ملاحظه کنید، این طور است؛ در مسئله «إخوه» که بعضی‌ها «حاجب» باشند این طور است که خواهر ابوینی گاهی بیش از برادر اُمّی ارث می‌برد.

بنابراین در اسلام ارث سه قسم است: یک قسم دختر و پسر است که برادر دو برابر می‌برد. یک وقت مادر و پدر هستند که هر دو «لکم سُدُس» است و به اندازه ارث می‌برند؛ زن مثل مرد و مرد مثل زن. گاهی «کَلالَه» و «إخوه» است که گاهی می‌بینید «إخوه ابوینی» بیشتر از برادر اُمّی ارث می‌برد؛ پس گاهی زن بیش از مرد می‌برد، گاهی زن به اندازه مرد می‌برد و گاهی زن کمتر از مرد ارث می‌برد؛ اما محور اصلی این است مال داشتن کمال نیست که حالا ما بگوییم چون پسر دو برابر دختر ارث می‌برد، پس او أَفْضَل «عند الله» است. گذشته از اینکه در روایات ما ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) به آن اشاره کردند که اگر یک وقت ارث پسر بیش از دختر است، برای این است که دختر شوهر می‌کند و «مَهْرِیَه» می‌گیرد، «کِسْوَة» می‌گیرد، «نَفَقَه» و مسکن می‌گیرد، تمام درآمدهای مرد را او دارد مصرف می‌کند! اگر فرمودند که زن در ایام «عادت» نماز از او فوت می‌شود، در همان روایاتی که از پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) رسیده است^۲ دارد و حضرت امام صادق (سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ) هم چنین فرمود که اگر می‌تواند وضو بگیرد،^۳ این وضو مُبِیْحِ صَلَاتِ نیست و طهارت غنی آورد، فقط یک عرض ادبی است! وضو می‌گیرد در مصلاّی خود در جایی که نماز می‌خواند بنشینند و به اندازه نماز ذکر بگویند، ثواب نماز را می‌برد، پس ترک نماز او ترمیم می‌شود. این طور نیست که حالا از عبادتی محروم شد نتواند ترمیم بکند. غرض آن است که این

۱. عیون اخبار الرضا (عَلَيْهِ السَّلَام)، ج ۲، ص ۹۸؛ «...وَ عَلَیْهِ إِعْطَاءُ النِّسَاءِ نِصْفَ مَا يُعْطَى الرَّجَالُ مِنَ الْمِيرَاثِ لِأَنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ أَخَذَتْ وَالرَّجُلُ يُعْطَى فَلِذَلِكَ وَفَّرَ عَلَى الرَّجَالِ وَ عَلَیْهِ أُخْرَى فِی إِعْطَاءِ الذَّكَرِ مِنْهُ مَا يُعْطَى الْأُنْثَى لِأَنَّ الْأُنْثَى فِی عِبَالِ الذَّكَرِ إِذَا احْتَأَجَّتْ وَ عَلَیْهِ أَنْ یُعُولَهَا وَ عَلَیْهِ نَفَقَتُهَا وَ لَیْسَ عَلَى الْمَرْأَةِ أَنْ تُعُولَ الرَّجُلَ وَ لَا تُؤْخَذَ بِنَفَقَتِهِ إِذَا احْتَأَجَّ فَوَفَّرَ اللهُ تَعَالَى عَلَى الرَّجَالِ...».

۲. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۱؛ «يَا نَبِيَّ اللهِ فَمَنْ عَجَزَ عَنْ صِيَامِ رَجَبٍ لِضَعْفٍ أَوْ لِعِلَّةٍ كَانَتْ بِهِ أَوْ امْرَأَةً غَيْرَ طَاهِرٍ يَصْنَعُ مَا ذَا لِيَنَالَ مَا وَصَفْتَهُ قَالَ يَتَصَدَّقُ كُلَّ يَوْمٍ بِرَغِيفٍ عَلَى الْمَسَاكِينِ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِذَا تَصَدَّقَ بِهَذِهِ الصَّدَقَةِ كُلَّ يَوْمٍ نَالَ مَا وَصَفْتُ وَ أَكْثَرَ إِنَّهُ لَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ كُلُّهُمْ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَلَى أَنْ يَقْدَرُوا قَدْرَ تَوَابِهِ مَا بَلَغُوا عَشْرَ مَا يُصِيبُ فِی الْجَنَّةِ مِنَ الْفَضَائِلِ وَ الدَّرَجَاتِ...».

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۱۰۱؛ «يَتَنَبَّيْ لِلْحَائِضِ أَنْ تَتَوَضَّأَ عِنْدَ وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ ثُمَّ تَسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ وَ تَذْكُرُ اللهَ مِقْدَارَ مَا كَانَتْ تُصَلِّيُ».

﴿أَوَمَنْ يُنَشَأُ﴾ منظور این نیست که زن «عند الله» حقیر است، بلکه جامعه شما این طور است! ولی اگر شما برای

زن‌ها در یک نظام اسلامی - مثل نظام کنونی - راه را باز گذاشتید، می‌بینید که دخترخانم‌ها اگر رشدشان بیشتر

نباشد، کمتر نیست؛ هم در «جامعة الزهراء» و هم در دانشگاه‌ها! اگر دین باشد و اینها را به برکت نظام اسلامی و

خون‌های پاک شهدا پیورراند، همین‌طور درمی‌آیند! ما در جامعه عاطفه می‌خواهیم، مرد درست است که عطف

است؛ اما آن فضیلتِ عاطفی را که مادر دارد هرگز پدر ندارد. غرض این است که نزد شما این زن ارزش او کمتر

است؛ ولی متأسفانه شما برای خدا دختر قائل هستید و برای خودتان پسر، نه اینکه «عند الله» زن کمتر از مرد

است، این دو آیه در صدد این نیست که بگوید ارزش زن نزد خدا کمتر از مرد است، این طور نیست!

پرسش: ...

پاسخ: بله، در مناظرات علمی وقتی جامعه طوری باشد که شخصی مانند فاطمه زهرا (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا) تشریف

آورد، وقتی وارد مسجد مدینه شد همه را خفه کرد! پس «هِيَ فِي الْخِصَامِ مُبَيَّنَةٌ»! وجود مبارک زینب کبری هم

همین‌طور بود! حالا آن مصیبت و داغ و مانند آن حرف دیگر بود؛ هم مجلس بنی‌امیه را در کوفه خفه کرد، هم

مجلس بنی‌امیه را در شام خفه کرد، همه را خفه کرد! پس «هِيَ فِي الْخِصَامِ مُبَيَّنَةٌ»، منتها یک حسین بن علی (سَلَامُ

اللَّهِ عَلَيْهِ) می‌خواهد که اینها را پیورراند. زمینه اگر باشد، او هم همین‌طور است! الآن شما می‌بینید که محصلین

«جامعة الزهراء» کمتر از شماها نیستند! آن دانشگاه‌ها کمتر از دانشجوهایی پسر نیستند! درس خواندند، بعضی

متجزی شدند و بعضی به اجتهاد رسیدند! کتاب‌های خوبی هم نوشتند و کتاب‌های خوبی هم دارند می‌نویسند. اگر

راه باز باشد - به برکت خون‌های پاک شهدا - اینها هم یاد می‌گیرند. غرض این است که این دو آیه در صدد این

نیست که زن «عند الله» ناقص است، بله زن «عندکم» ناقص است! شما که زن را ناقص می‌دانید، برای خودتان

پسر قبول کردید و برای خدا دختر، همین! ﴿تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَى﴾ همین است، اگر زن «عند الله» ناقص بود دیگر

غی فرمود ﴿مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾^۱

پرسش: اما ما عملاً می بینیم که زنی پیغمبر غی شود.

پاسخ: آن کار اجرایی است! زن مرجع تقلید هم غی شود؛ ولی زن می تواند در حدّ صاحب جواهر فقیه بشود و مرجع تقلید تربیت کند! کارهای اجرایی بله؛ تماس گرفتن با مردم و تماس گرفتن با ارباب رجوع این کار مرد است، این کار اگر نقص نباشد کمال هم نیست. اما زن می تواند در حدّ شیخ انصاری باشد، در حدّ صاحب جواهر بشود و شاگردانی تربیت کند که آن شاگردان مرجع تقلید باشند! شاگردانی تربیت کند که استاد دانشکده حقوق باشند که شاگردان او قاضی بشوند، اما کارهای بگیر و ببند و بکش و اینها از زن کمتر ساخته است و این هم کمال نیست! لازم است، ولی کمال آن چنانی نیست. اگر زن استاد دانشکده حقوق بود، شاگردان او می شوند قاضی، اینکه محذوری ندارد!

پرسش: طبیعت آنها چنین است ...

پاسخ: غلبه شان این است، ولی اگر بخواهند پیروانند و جامعه را دو قسم «ارباباً اربا» نکنند، همین طور درمی آید! الآن هم «جامعة الزهراء» و آن دانشجویان دانشکده های علمی این طور نیست! تا جامعه چه باشد و به کدام سمت پیروانند؟ اینها شبیه قضایای خارجیه است، نه به نحو قضایای حقیقیه، وضع این است! اگر یک وقت شما اینها را خوب تربیت کنید، خوب هم تربیت می شوند؛ لذا طبق آیه ﴿مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى﴾، فرمود چه این و چه آن، ما به آنها حیات طیب می دهیم. الآن خیلی از جوامع هستند که مردها را به همین سبک تربیت کردند، ولی به برکت انقلاب اسلامی وضع مردها هم برگشت. اگر نظام، نظام الهی باشد تربیت می شوند، چه مردها و چه زن ها. غرض این

۱. سوره نحل، آیه ۹۷.

است که این دو آیه در صدد این نیست که زن «عند الله» ناقص است، بلکه می‌خواهد بگوید زن «عند جامعه» شما ناقص است؛ شما برای خودتان نمی‌پسندید، بلکه می‌خواهید به خدا نسبت بدهید.

محور اصلی این آیات این است که شما باید با یک تکیه‌گاه عقلی حرکت کنید. فرق مراحل عقلی - چه در حوزه‌ها و چه دانشگاه‌ها - با توده‌های تبلیغی این است که در حوزه‌ها دو کار علمی می‌کنند و دانشگاه‌ها هم دو کار علمی دارند؛ در حوزه برای اینکه مجتهد تربیت کنند، اول تعلیم است، بعد تعلیل؛ اول در کتاب‌های فقهی یا اصولی مثلاً می‌گویند چنین چیز اصل است یا فلان چیز واجب است، فلان چیز حرام است که طلبه اول عالم می‌شود، بعد وقتی کم‌کم رشد کرد، به کتاب‌های فقهی نیمه‌استدلالی و «متوسط الاستدلال» مثل شرح لمعه آشنا می‌شود، بعد کم‌کم در مراحل بالاتر با مکاسب و بعد هم جواهر آشنا می‌شود. آشنایی آنها در این مراحل اخیر تعلیل است که این تعلیم را بارور می‌کند؛ یعنی اگر تا حال خوانده بود که فلان چیز واجب است، الآن می‌تواند استدلال کند به فلان آیه، به فلان روایت، به فلان صحیح، به آن جمع‌بندی، به آن تقدیم نصّ بر ظاهر و به آن تقدیم اظهر بر ظاهر فلان چیز واجب است. این تعلیل پشتوانه آن تعلیم است، وقتی چند سال آن تعلیم قبلی را با این تعلیل بعدی هماهنگ کرد، می‌شود مجتهد.

در دانشگاه‌ها هم این چنین است؛ در دانشگاه‌ها - چه در دانشکده پزشکی، چه دانشکده مهندسی و دانشکده‌های دیگر - اول تعلیم است؛ به این دانشجو می‌گویند این بیماری است، این هم علائم بیماری است، این هم داروی این بیماری است و از نظر درمان بالینی هم او را به بیمارستان‌ها می‌برند و کم‌کم آموزش می‌دهند که هر وقت کسی این مرض را گرفت فلان دارو را باید به او داد؛ یا در جریان مهندسی، سدسازی و مانند آن می‌گویند اگر بخواهی سد بسازی، فلان مقدار آهن می‌خواهد، فلان مقدار بتن می‌خواهد، فلان مقدار باید بکنید و این کار را انجام بدهید تا این سد ساخته بشود. در طی این سال‌ها این می‌شود عالم که تعلیم سامان می‌پذیرد، اما نمی‌داند که چرا باید آن

قدر بتن بریزد؟ چرا این قُرص عامل درمان آن است؟ چرا این شربت عامل درمان آن است؟ او راز و رمز آن بیماری را کاملاً می‌فهمد، راز و رمز این دارو را کاملاً می‌فهمد، علّت بیمار شدن بیمار را می‌فهمد، علّت درمان آن بیماری با این دارو را می‌فهمد و می‌شود یک پزشک متخصص؛ پس اوّل دوران تعلیم است، بعد دوران تعلیل که در نهایت می‌شود استاد دانشگاه، این وضع مراکز علمی است.

اما اگر کار از مراکز علمی گذشت، - یعنی از حوزه و دانشگاه که محورهای علمی است - قرآن اصرار دارد عالمانه سخن بگویید؛ اما گذشت و کار به دست دیگران افتاد، آنها هم همین دو مرحله را دارند؛ اگر می‌خواهند از غذایی حمایت کنند، اول تبلیغ است و بعد از مدتی تکرار است؛ آن تبلیغ متأسفانه جای تعلیم می‌نشیند و این تکرار جای تعلیل می‌نشیند؛ مثلاً اگر بخواهند پفک را به خورد بچه‌های مردم بدهند، اول تبلیغ می‌کنند، بعد ده‌بار، بیست‌بار یا سی‌بار تکرار می‌کنند و می‌گویند، این بچه‌ها و مادرانشان هم باور می‌کنند که این ماده غذایی خوبی است، یا فلان ماده دیگر ماده غذایی خوبی است یا فلان پودر، پودر خوبی است. از متخصص سؤال می‌کنیم، می‌گوید این چنین نیست؛ از مسئولین تغذیه سؤال می‌کنیم، می‌گویند این چنین نیست. پس کار آنها اوّل تبلیغ است و بعد تکرار؛ بخواهند شخصی را بالا ببرند، همین دو کار است؛ بخواهند شخصی را پایین بیاورند، همین دو کار است؛ این فراز و فرود اشخاص این‌طور است، فراز و فرود کالا این‌طور است، فراز و فرود حتی یک پارچه این‌طور است؛ پارچه‌ای را می‌خواهند به خورد مردم بدهند، اول تبلیغ است و بعد تکرار، ده‌بار، بیست‌بار یا سی‌بار که بگویند جامعه باورش می‌شود. جامعه اگر جامعه حوزوی و دانشگاهی باشد با تعلیم و با تعلیل پیش می‌رود نه با تبلیغ. اگر جامعه از مسئله حوزه و دانشگاه جدا شد و خودساخته شد، این جامعه با تبلیغ و با تکرار سامان می‌پذیرد که صبغه علمی ندارد؛ جاهلیّت این‌طور بود، بازار عکاظ این‌طور بود، می‌خواستند کسی را بالا ببرند این‌طور بود، می‌خواستند کسی را پایین بیاورند این‌طور بود، کالا، جنس و پارچه‌ای را می‌خواستند بالا

ببرند این طور بود یا پایین بیاورند این طور بود. قرآن فرمود این کارها را نکنید! شما ببینید برهان چیست! ما سرمایه را به شما دادیم! ما در درون شما یک سلسله سرمایه را گذاشتیم! ما بدیهیات را به شما گفتیم! کسی به شما نگفت که «اجتماع نقیضین» محال است، کسی که به شما نگفت «اجتماع ضدّین» محال است، کسی که به شما نگفت که «دور» محال است، اینها را خودتان می دانید! کسی که به شما نگفت «الکلّ أعظمُ من الجزء»، اینها بدیهیات است و سرمایه های اوّلی است که ما به شما دادیم، این سرمایه را بگیرید و رشد کنید، این می شود برهان عقلی. همین عقل می گوید من از راهی آمدم؛ ولی غمی دانم از کجا آمدم؟ به جایی می روم؛ ولی غمی دانم کجاست! من مسافری هستم در این بین راه، کسی باید باشد که مرا راهنمایی بکند که کجا بروم؟! و آن می شود پیغمبر. ما این قدر می فهمیم که از جایی آمديم، اما کجا بود غمی دانيم! این قدر می فهمیم که باید جایی برويم، اما کجاست؟ آن جا را غمی دانيم! پس کسی باید باشد که ما را راهنمایی بکند؛ لذا عقل می گوید وحی لازم است، پیغمبر لازم است، آن که ما را آفرید باید ما را راهنمایی کند و راهنمایان هم انبیای الهی هستند. عقل می گوید این چیزها را خودم می فهمم که بدیهیات است و خیلی از چیزها را هم غمی فهمم؛ ولی می فهمم که راهنمایی باید داشته باشم. پس حرف ها یا باید به عقل تکیه کند یا به نقل تکیه کند؛ اما نیاکان ما این چنین گفتند، پدران ما این چنین گفتند، ما این را شنیدیم پس حق است و آن را نشنیدیم پس باطل است که قرآن کریم چند جا این جریان را نقل می کند، می فرماید: ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾^۲ ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا﴾^۳ شما که می گوید قبول و نکول ما وابسته به پذیرش و نفی آنهاست و چیزی را که آنها قبول بکنند ما قبول می کنیم، چون ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾ و چیزی را هم که آنها قبول نکنند ما غمی پذیریم: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^۴ فرمود: ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا

۲. سوره مائده، آیه ۱۰۴.

۳. سوره بقره، آیه ۱۰۷.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۳۶.

يَعْلَمُونَ ﴿٥﴾ ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾، ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾،^۵ مکرّر این مضمون

را ذات اقدس الهی در چند جا گفت، گفت آخر شما چگونه بی عقلانه پیرو آنها هستید؟! درباره این سؤال‌هایی هم

که از خود شما می‌کنیم، شما این را برابر یک سنت غیر علمی دارید، این طور نیست که برای شما محققانه برهانی

اقامه شده باشد، درست است ما از شما سؤال می‌کنیم که خالق آسمان و زمین کیست؟ شما هم می‌گویید خدا؛ اما

این را محققانه نمی‌دانید، چون اگر محققانه این را بدانید به لوازم این پاسخ ملتزم می‌شوید! اگر در سوره مبارکه

«طور» فرمود: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾^۶ یعنی در عین حال که ما از شما سؤال می‌کنیم ﴿مَنْ

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۷ شما می‌گویید «الله»؛ ولی می‌گوییم همین را عالمانه نمی‌گویید، ﴿بَلْ لَا يُوقِنُونَ﴾^۸ در

ضمن همین آیات است، ﴿بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۹ در ضمن همین آیات است، در چند جا می‌فرماید از آنها سؤال بکنید

خالق آسمان و زمین کیست؟ می‌گویند «الله»، بعد می‌فرماید: ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾^{۱۰} اینها نمی‌فهمند که دارند چه

می‌گویند! اگر خالق آسمان و زمین «الله» است، برخی از ربوبیت‌ها را هم به خدا اسناد دهید: ﴿مَنْ نَزَلَ مِنَ

السَّمَاءِ﴾؟ که ﴿لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾^{۱۱} اگر این حرف را می‌گویید و می‌فهمید، پس باید به لوازم آن را هم ملتزم باشید. شما

چیزهایی را شنیدید و الآن می‌گویید. برهان مسئله را در سوره مبارکه «طور» مشخص کرد، فرمود که شما باید

محققانه و عالمانه جزم داشته باشید که خودتان مخلوق هستید و این نظام سپهری هم مخلوق است، برای اینکه

انسانی که هستی او عین ذات او نیست، این نمی‌تواند خودبه‌خود پیدا بشود!

۵. سوره بقره، آیه ۱۷۰.

۶. سوره طور، آیه ۳۵.

۷. سوره زخرف، آیه ۹.

۸. سوره طور، آیه ۳۶.

۹. سوره طور، آیه ۳۳.

۱۰. سوره یونس، آیه ۵۵؛ سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره غافر، آیه ۵۷.

۱۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۳.

این از بیانات نورانی حضرت امیر است در نهج/البلاغه^{۱۲} و همچنین از بیانات نورانی امام رضا(سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) در توحید^{۱۳} مرحوم صدوق است، فرمود: «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَغْلُولٌ». بارها به عرض شما رسید که این گونه از احادیث به مراتب غنی تر، قوی تر، علمی تر و باسوادتر از «لَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ أَبَدًا بِالشَّكِّ»^{۱۴} است، این «لَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ أَبَدًا بِالشَّكِّ» را طلبه بعد از شش - هفت سال درس خواندن می فهمد، اما این حدیث جان گیر است! برای اینکه مگر هر کسی می تواند این حرف را بفهمد؟! این گوی و این میدان! همین حدیث شریف نهج/البلاغه را بدهید به طلبه رسائل خوان، مگر می فهمد؟! همین حدیث شریف توحید مرحوم صدوق را بدهید به طلبه مکاسب خوان، مگر می فهمد؟! «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَغْلُولٌ»، فهم این جان کندز فلسفی و کلامی می خواهد! فرمود چیزی که هستی او عین ذات او نیست علت می خواهد؛ شیء یا باید ذاتاً هست باشد یا به «هستی بالذات» تکیه کند. فهم این مبادی فراوان می خواهد! این را که عرب نمی فهمید، در سوره مبارکه «طور» برهان ذات اقدس الهی این است که اینها چه چیزی می خواهند بگویند؟ در آیه ۳۵ فرمود: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ﴾.

به عرض شما رسید که شبکه چهار تلویزیون داشت مسائل آسمان شب را ذکر می کرد، جریان «کیوان»^{۱۵} را مطرح کرد؛ خیلی کارهای عمیق علمی کردند، با فرستادن دستگاه این کیوان را رصد کردند، طول، عرض، عمق، سیاه چاله ها و اطراف آن را عالمانه گزارش دادند، اما گفتند همین طور ساخته شد! این نظم دقیق همین طور ساخته شد؟! این نظم «مَحْيَرُ الْعُقُول» همین طوری ساخته شد؟! این رفته کیوان را از راه دور بررسی کرده؛ اما پیش پای خودش را نمی بیند! این همان بیان نورانی سید الشهداست در دعای «عرفه» است که فرمود: «عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ وَ

۱۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۸۶.

۱۳. التوحید (للسدوق)، ص ۳۵.

۱۴. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۵.

۱۵. ستاره زحل.

لَا تَزَالُ عَلَيْهَا رَقيبًا»^{۱۶} این جمله خبریه است نفرین نیست، یعنی کور باد نیست، بلکه کور است آنکه تو را نمی بیند!

چگونه می شود موجودی که هستی او عین ذات او نیست، خودبه خود ساخته شده است؟! این شبستان و این

مسجد ذره ای است در برابر این نظام، هیچ عاقلی می تواند بگوید که باد و هوا جمع شده مسجد ساخته شد؟ فرمود:

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾؟ همین طور بی خود خلق شدند؟ هیچ عاملی نداشت؟ یا عامل داشت و

عامل آنها خودشان هستند، خودشان خودشان را خلق کردند؟ هر دو محال است! این حرف یا برای مُلحدان

حجاز است یا برای مشرکان؛ آنها که مُلحد هستند، این حرف برای آنها برهان است؛ آنها که مشرک هستند - برای

اینکه خیلی از موارد است که فرمود ما از آنها سؤال کنیم که ﴿مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾، اما ﴿لَا

يُوقِنُونَ﴾ نمی فهمند دارند چه می گویند، چنین چیزی را دهان به دهان شنیدن که خدا خالق اینهاست - اگر خدا

خالق اینهاست «رب» اینها هم باید باشد!

این بخش های دیگر که از سؤالات اینها سخن می گوید را ملاحظه بفرمایید؛ در سوره مبارکه «عنکبوت» آیه ۶۱

به بعد فرمود: ﴿وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾، پس اگر چنین

است ﴿فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾، چون کلّ نظام را او آفرید! شمس و قمر و تدبیر شب و روز هم که به عهده اوست، پس

چرا «مأفوک» و منصرف هستید؟ چرا شما را از راه راست به بیراهه بردند؟ ﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ

اللَّهُ﴾^{۱۷}، اینکه تدبیر و ربوبیت است! می گویند «اللَّهُ» این کار را کرده، اگر «اللَّهُ» این کار را کرده، پس چرا غیر

۱۶. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶.

۱۷. سوره عنکبوت، آیات ۶۲ و ۶۳.

«الله» را می‌پرستید؟ می‌فرماید: ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛ اصلاً نمی‌فهمند که دارند چه می‌گویند! شما اگر واقعاً قبول

کردید و می‌فهمیدید که نظام را او دارد اداره می‌کند، چرا سنگ و گِل را می‌پرستید؟

در سوره مبارکه «انبیاء» یک بخش از آن ناظر به همین قسمت‌های توحید ربوبی است که فرمود: ﴿قُلْ مَنْ

يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمٰنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُّعْرِضُونَ﴾،^{۱۸} ﴿بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَاٰبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ

الْعُمُرُ اَفَلَا يَرَوْنَ اَنَّا نَأْتِي الْاَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا اَفَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾،^{۱۹} بعد می‌فرماید که آنها ﴿لَا يَعْقِلُونَ﴾ هستند

و اگر از اینها سؤال بکنید که چرا این کار را می‌کنید؟ می‌گویند پدران ما این حرف را می‌زنند، بعد می‌فرماید: ﴿اَ

وَلَوْ كَانَ اٰبَاؤُهُمْ لَا يَعْلُمُوْنَ﴾، ﴿اَ وَلَوْ كَانَ اٰبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ﴾، ﴿اَ وَلَوْ كَانَ اٰبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُوْنَ﴾،

شما که همین‌طور می‌گویید پدران ما گفتند، باید پدران شما عالم باشند یا باید معصوم باشند یا باید برهان اقامه کنند،

در حالی که نه معصوم هستند و نه برهان اقامه کردند. بنابراین ﴿اَنْتُمْ وَ اٰبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾،^{۲۰} نتیجه‌گیری

قرآن این است که تابع و متبوع «كِلَاهُمَا فِي التَّارِ». شما می‌گویید «آباء» ما این هستند: ﴿اَنْتُمْ وَ اٰبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ

مُبِينٍ﴾، این بیانات نورانی قرآن کریم است؛ سرانجام انسان یا باید به فطرت عقلی خود تکیه کند یا باید به وحی

الهی، نه این باشد و نه آن، همین خطر و همین مشکلات را دارد.

پرسش: عقل در مقابل وحی است یا چراغ وحی است؟

پاسخ: نه، خود عقل چراغ وحی است؛ عقل می‌گوید من که می‌فهمم که نمی‌فهمم! عقل می‌گوید که من مسافری

هستم و هرگز پوک نیستم، این نظام دقیق و حساب شده است، من جایی باید بروم و نمی‌دانم آن‌جا کجاست؟ و

نمی‌دانم آن‌جا چه چیزی می‌خواهند؟ در سوره مبارکه «نساء» فرمود اگر ما انبیا را نمی‌فرستادیم، همین عقل در

۱۸. سوره انبیاء، آیات ۴۲.

۱۹. سوره انبیاء، آیات ۴۴.

۲۰. سوره انبیاء، آیات ۵۴.

قیامت علیه «الله» احتجاج می‌کرد: ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾،^{۲۱} این «بَعْد» که ظرف است و مفهوم ندارد، چون در مقام تحدید است این جا مفهوم دارد؛ یعنی اگر ما انبیا را نمی‌فرستادیم، عقل بشر در قیامت علیه خدا احتجاج می‌کرد و می‌گفت خدایا تو که می‌دانستی ما بعد از مرگ چنین جایی می‌آییم، چرا راهنما نفرستادی؟! ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ این مفهوم دارد؛ یعنی قبل از رُسُل احتجاج عقل درست بود. عقل می‌گوید که من نابود نمی‌شوم و من پوچ نیستم، چگونه روح از بین می‌رود؟ چگونه هر کس هر چه کرد، کرد؟ هر کس هر چه گفت، گفت؟ مگر می‌شود که آدم دهان را باز بکند و هر چیزی را بگوید؟

پرسش: آنها قبل از اسلام حجت کامله نداشتند.

پاسخ: در عصر خودشان هر پیغمبری حجت کامله بود! تعبیر قرآن این است که ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾؛^{۲۲} ما هیچ‌گاه نگذاشتیم که فاصله بشود، این درباره قول و کتاب‌های آسمانی است؛ درباره انبیا هم فرمود: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾،^{۲۳} این ﴿تَتْرًا﴾ مثل تقوا، آن «تاء» تبدیل شده از «واو» است؛ ﴿تَتْرًا﴾ یعنی «وترا» و «وترا» هم یعنی متواتر؛ یعنی ما انبیا را متواتر فرستادیم، سلسله انبیا که قطع نشد! اگر انبیا را می‌گویید: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾، یعنی متواترین.

پرسش: ما دین خود را می‌بینیم، در حالی تورات و انجیل ناقص هستند.

۲۱. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۲۲. سوره قصص، آیه ۵۱.

۲۳. سوره مؤمنون، آیه ۴۴.

پاسخ: نه، نسبت به وجود مبارک قرآن و پیغمبر ناقص هستند؛ یعنی آنها کاملِ عصر خودشان هستند و این اکمل است، و گرنه ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾؛^{۲۴} هر پیغمبری که آمد حرف انبیای قبلی را تصدیق کرد و فرمودند که راست گفته است، هیچ پیامبری نیامد که بگوید «و فيه اولاً و فيه ثانياً»؛ این شیوه علماست که البته اظهار نظر می کنند، چون غیر معصوم هستند، این عالم بعدی ممکن است که چند اشکال به عالم قبلی داشته باشد که «کلاهما فی الجنة»، اما هیچ پیامبری نیامد که بگوید فلان پیامبر - معاذ الله - چنین و چنان، بلکه همه گفتند: ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾، هر پیامبری که آمد گفت دیگری درست گفته، این خاصیت انبیاست! فرمود اگر حرف ها و کتاب ها را می گوئید متصل هستند: ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾، انبیا را می گوئید: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾، پس این عقل چراغ خوبی است که وحی را می فهمد.

آیات نازل شد که این چیزی را که شما می گوئید، متوجه نیستید که دارید چه می گوئید؟ اگر خالقیت را قبول کردید، باید در همه شئون پیرو «الله» باشید و او باید شما را پروراند، پس ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ﴾ برهان است هم برای ملحدان و هم برای مشرکان.

این خطبه نورانی حضرت امیر را ملاحظه بفرمایید، حضرت وقتی جریان وحی و نبوت وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) را نقل می کند، یعنی در اصل، جهان را در عصر بعثت مشخص می کند که بعضی ملحد بودند، بعضی مشرک بودند، بعضی مجوسی بودند، بعضی یهودی بودند، همه اینها را وجود مبارک حضرت امیر در خطبه اول مشخص کرد، بعد فرمود قرآن آمد و به اینها سامان داد؛ «إِلْحَاد» را نفی کرد، «شِرک» را نفی کرد، «وَتَنبِئ» را نفی کرد، «تَعَدُّد» را نفی کرد، «تَنبِئ» و «تَنبِئ» را نفی کرد. ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ﴾^{۲۵}

۲۴. سوره بقره، آیه ۹۷.

۲۵. سوره توبه، آیه ۳۰.

شد «تثنيه» و ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾^{۲۶} شده «تثلیث». فرمود همه اینها به توحید تبدیل کرد و این جامعه را عاقل کرد. الآن هم در چند مورد می‌فرماید که حرف پدران خود را باید با عقل بسنجید! اگر معصوم باشد که بالاخره به حق حکم می‌کند، اما اگر معصوم نباشد چرا آن حرف‌ها را گوش می‌دهید؟! در همین سوره مبارکه «انبیاء» آیه ۲۴ فرمود: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي﴾؛ انبیای قبلی هم همه این حرف را زدند، ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾، این است که انسان اگر بخواهد حق عمر خودش را زنده کند، یا باید بالاخره حوزوی فکر کند یا دانشگاهی؛ یعنی یا با تعلیم و تعلیل حوزوی انس پیدا کند یا با تعلیم و تعلیل دانشگاهی که بشود مجتهد یا بشود استاد، وگرنه تبلیغ را به جای تعلیم به خوردش می‌دهند و تکرار را به جای تعلیل به خوردش می‌دهند که در این صورت او به جای اینکه به سراغ غذای اصلی برود، به سراغ غذای بدلی می‌رود و به جای اینکه به سراغ یک سلسله اموری که آرام‌بخش است برود، به سراغ مواد می‌رود؛ این تکرار کار تعلیل را برای عوام می‌کند و آن تبلیغ برای عوام کار تعلیم را انجام می‌دهد. در روایات ما هست که «فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ صَاحِبُهُ إِلَّا كُفْرًا وَلَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»^{۲۷} آدم یک جا بنشیند و چیزی یاد نگیرد، به همان اندازه از خدا دور است. از بیانات نورانی حضرت امیر هست - قبلاً ملاحظه فرمودید که اینها در قوس نزول همه چیز را می‌دانستند، چون «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ»^{۲۸} اینها هستند، در قوس نزول هر چه بنا بود بشر بداند اینها دانستند؛ اما در قوس صعود براساس ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^{۲۹} دارند حرکت می‌کنند - فرمود روزی که چیزی من

۲۶. سوره مائده، آیه ۷۳.

۲۷. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۵.

۲۸. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۴۰: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلِيًّا نُورًا يَغْنِي رُوحًا بَلَا بَدَنَ قَبْلَ أَنْ أُخْلُقَ سَمَآوَاتِي وَأَرْضِي وَعَرْشِي وَبَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي وَتُجِدُّنِي ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَانَتْ تُجِدُّنِي وَتُقَدِّسُنِي وَتُهَلِّلُنِي ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثَلَاثِينَ وَ قَسَمْتُ الثَّلَاثِينَ ثَلَاثِينَ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَ عَلِيٌّ وَاحِدٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثَلَاثَانِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ ابْتَدَأَهَا رُوحًا بَلَا بَدَنَ ثُمَّ مَسَحَنَا بِبَيْمِنِهِ فَأَفْضَى نُورَهُ فِينَا».

۲۹. سوره طه، آیه ۱۱۴.

یاد نگیرم: «إِذَا أَتَى عَلَى يَوْمٍ لَا أَزْدَادُ فِيهِ عِلْمًا يُقَرَّبُنِي إِلَى اللَّهِ فَلَا بُورِكَ لِي فِي طُلُوعِ الشَّمْسِ ذَلِكَ الْيَوْمَ»؛^{۳۰}

چیزی که من در آن روز یاد نگیرم، آن روز برای من مبارک نیست.

در این بخش از آیات مرتب این قسمت‌ها را ذکر فرمود که اگر آبا، اجداد و نوشته‌های شما عالمانه نبود، اینها را رد کنید! در آیه ۲۲ محل بحث فرمود: ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾. هم «أُمَّة» به معنی ملت قرائت شد و هم «أُمَّة» و «إِمَّة» قرائت شد. به طریق می‌گویند «أُمَّة»، در راه‌های دیگر اگر کسی گفت «طریق أُمَم»، یعنی مستقیم و راه راست. «أُمَّة» راه هم گفتند طریق، جامعه و ملت چون طی کننده این راه است، آنها را می‌گویند «أُمَّة»، وگرنه «الْأُمَّةُ هِيَ الطَّرِيقُ». کسی که روی راه راست است می‌شود امت دینی.

﴿وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ * وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾ به وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می‌فرماید که تو بین انبیای قبلی چه کار کردند، یک؛ به امت پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هم می‌فرماید که شما ببینید که امم قبلی هم چه کار کردند، دو؛ وگرنه به وجود مبارک پیغمبر لازم نبود بفرماید که بین امت‌های قبلی چه کار کردند، بلکه می‌فرمود اُمم قبلی بیراهه رفتند و سرشان به سنگ خورد؛ انبیای قبلی صبر کردند و به مقصد رسیدند. در قرآن به وجود مبارک حضرت می‌فرماید: ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ﴾،^{۳۱} ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى﴾؛^{۳۲} به یاد موسی باش، به یاد عیسی باش، به یاد ابراهیم باشد اینهایی که راهی ساختند! اما در بین انبیا وجود مبارک یونس آن کار را کرد: ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾؛^{۳۳} مثل یونس نباش! بلکه همراه با قوم خود باش، با جامعه باش و این صبر جمیل را تحمل بکن. به مردم ما هم می‌فرماید که قبل از شما اُمی بودند که بیراهه رفتند و سرشان به سنگ خورد ﴿إِلَّا قَالَ

۳۰. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۲۰، ص ۲۸۸.

۳۱. سوره مریم، آیه ۴۱.

۳۲. سوره مریم، آیه ۵۱.

۳۳. سوره قلم، آیه ۴۸.

مُتْرَفُوها؛ آنها که گرفتار نعمت هستند، نعمت زده می‌باشند. این نعمت الهی در عین حال که فیض و لطف است؛ اما یک غده‌ای است! چون غالب علما با همین ضعف از روستا یا شهرها برخاستند و آمدند حوزه که به مقامات علمی رسیدند، اما همین که وضع مالی آنها خوب شد، بچه‌ها متأسفانه آن راهی که باید بروند نمی‌روند! غرض این است که «داشتن» در عین حال که نعمت است، برای یک عده غده است، می‌گفتند ای کاش ما این وضع مالی را نمی‌داشتیم و بچه‌های ما طلبه می‌شدند! یک کار آسانی نیست! ببینید علامه مرتب به فخرالمحققین سفارش می‌کند که پسر به یاد من باش! مسئله مرگ و قبر و اینها چیز آسانی نیست، مبدا مرا فراموش کنی! این اصرار علامه نسبت به پسرش فخرالمحققین است. هیچ‌کسی به اندازه یک طلبه به یاد پدر و مادرش نیست! این «وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ»^{۳۴} همین است! درست است که افراد عادی آدم‌های خوبی هستند، اما هیچ‌کس به اندازه طلبه نمی‌شود که به یاد پدر و مادر باشد.

فرمود مگر پدر و مادر آنها عاقل بودند که اینها به دنبال آنها دارند راه می‌روند؟! **﴿قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءُكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾**. انبیا فرمودند که پدران شما حرف‌های خوبی زدند، ولی ما بهتر از آن آوردیم! در بخش‌های دیگر فرمود: **﴿أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾**، **﴿آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾**، **﴿أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾**، این را هم به دلالت مطابقه فرمودند. حالا این جا به عنوان «خَفَصِ جَنَاحِ» فرمود بر فرض پدران شما حرف‌های خوب داشته باشند، ما حرف‌های بهتری داریم، اینها را گوش بدهید! وقتی که دیدند نشد، فرمود: **﴿أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾**، حالا که این طور است ما آن پرده را برمی‌داریم و می‌گوییم همه شما اشتباه می‌کنید. این جا فرمود اگر پدران شما حرف خوب دارند ما بهتر از آنها را آوردیم: **﴿قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا**

۳۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۵۶؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ صَدَقَهُ أَجْرُهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ وَسُنَّةٌ هَدَى سَنَهَا فَهِيَ يَفْعَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ».

وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿١﴾ گفتند ما حرف‌های شما را قبول نداریم. فرمود پس این را بگویید! چرا می‌گویید که ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾؟ این‌طور گفتید؟! ﴿فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْزَلْنَا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾. در بخشی از خطابات فرمود آقایان! ﴿سَكَتْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾،^۱ این تعلیق حکم مُشعر به علیّت است؛ فرمود آقایان! به جای ظالمین نشستید، یعنی چه؟ یعنی آنها ظلم کردند که ما بساط آنها را برچیدیم، شما هم همین‌طور می‌شوید. ﴿وَسَكَتْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ یعنی اعلام خطر است. این‌جا هم فرمود ما اوّل گفتیم پدران‌تان که گفتند بر فرض قبول، حرف‌های ما را هم گوش بدهید، حرف‌های ما بهتر از حرف‌های پدران‌تان است! اما صریحاً گفتند: ﴿إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾، فرمود حالا که چنین شد ﴿فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾. امیدواریم که خدا عاقبت همه را ختم به خیر کند!

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»